زیست‌بوم

بوم‌شناسی، حکمت ایرانی و پرسشی که نباید نادیده گرفت

زهرا یزدانی پرایی
کارشناس ارشد برنامه‌ریزی و مدیریت محیط زیست

چرا گفت‌وگوی دانش محیط زیست با تجربه تمدنی ایران ارزش تأمل دارد؟ مؤسسه دین و اقتصاد به‌تازگی نشستی درباره کتاب «بوم‌شناسی و تمدن»، نوشته فاطمه ظفرنژاد، برگزار کرد. نویسنده در آن از دیدگاه‌هایی گفت که کتاب را شکل داده‌اند. برای من، ارزش این نشست بیش از موافقت یا مخالفت با گزاره‌های کتاب، در فرصتی بود که برای اندیشیدن به نسبت میان دانش محیط زیست، حکمت ایرانی و تجربه تاریخی ایران فراهم کرد. سال‌هاست در حوزه محیط زیست کار می‌کنم و مطالعات فرهنگی و تاریخی ایران نیز برایم اهمیت دارد و تلاش برای گفت‌وگو میان این دو حوزه برایم جالب است؛ به‌ویژه که بحث‌های تخصصی محیط زیست در کشور ما بیشتر بر سنجش پدیده‌های طبیعی، فناوری‌های کنترل آلودگی و راهکارهای مدیریتی متمرکزند و کمتر به مبانی فکری و فلسفی فهم ما از محیط زیست و توسعه می‌پردازند. البته دانش حاصل از پژوهش‌های بین‌المللی برای شناخت و حل مسائل محیط‌زیستی ضروری است. پرسش این است که آیا دانش فنی به‌تنهایی برای فهم ریشه‌های بحران و اصلاح حکمرانی کافی است؟ برای کنترل آلودگی یک کارخانه شاید به فناوری تصفیه یا سامانه کاهش انتشار نیاز داشته باشیم و عموما انتقال فناوری از خارج بهترین انتخاب است. اما فناوری توضیح نمی‌دهد چرا کارخانه در جای نامناسب ساخته شد، چرا فعالیت آلاینده‌اش ادامه یافت و چرا هزینه تخریب بر دوش جامعه و طبیعت افتاد. پاسخ این پرسش‌ها را باید در ساختارهای تصمیم‌گیری، مناسبات اقتصادی، کیفیت حکمرانی و تصور رایج از توسعه و رابطه انسان با طبیعت جست. بحران آب ایران نمونه روشنی است. شناخت روش‌های مهندسی، فناوری‌های انتقال آب یا راه‌های افزایش عرضه برای فهم آن بسنده نیست. باید پرسید تصمیم‌ها بر چه منطقی گرفته، پیامدهای بلندمدت چگونه سنجیده می‌شوند، حوضه‌های آبریز چه محدودیت‌های بوم‌شناختی دارند و سیاست‌های توسعه تا چه اندازه با ظرفیت واقعی سرزمین سازگارند؟ بازاندیشی در مبانی فکری و تاریخی توسعه می‌تواند بخشی از این تلاش باشد. مسئله، کنارگذاشتن دانش جهانی نیست؛ مسئله این است که چگونه آن را با شناخت دقیق‌تری از تاریخ، جامعه و طبیعت ایران به کار بگیریم.

حکمت ایرانی در گفت‌وگو با بوم‌شناسی

کتاب در بخش دوم می‌کوشد میان مفاهیم حکمت ایرانی و اصول بوم‌شناختی پیوند برقرار کند. نویسنده با مفاهیمی مانند حرکت جوهری، وحدت، نظریه آشوب، تعادل طبیعی، پایداری و حکمرانی، مسائل محیط‌زیستی امروز را در چارچوبی فراتر از بحث‌های متعارف فنی و مدیریتی بررسی می‌کند. در این نگاه، رابطه انسان و طبیعت فقط بهره‌برداری از منابع نیست، بلکه رابطه‌ای متقابل است که تحول، محدودیت‌های طبیعی و مسئولیت انسان در برابر سرزمین را دربرمی‌گیرد. این رویکرد دست‌کم از حیث طرح پرسش شایسته توجه است. اما باید میان مفهوم فلسفی، یافته علمی و پیشنهاد سیاستی تمایز گذاشت. شباهت میان «وحدت» در یک سنت فلسفی و نگاه کل‌نگر در بوم‌شناسی ثابت نمی‌کند این دو یک معنا دارند. وجود یک اندیشه در میراث فلسفی ایران هم به‌خودی‌خود نشان نمی‌دهد روزی مبنای عملی یک سیاست پایدار بوده، یا امروز می‌تواند بی‌بازنگری به قاعده‌ای اجرایی بدل شود. این پیوندها را باید با پژوهش تاریخی، تحلیل مفهومی و شواهد علمی آزمود. اما نیاز به نقد را نباید با بی‌اهمیت‌دانستن یک تلاش فکری یکی گرفت. یکی از پرسش‌های مهم کتاب، نسبت میراث تمدنی ایران با مسائل محیط‌زیستی معاصر است. شیوه‌های بهره‌برداری از آب و خاک، نهادهای مدیریت منابع و نگرش‌های فرهنگی به طبیعت می‌توانند موضوع پژوهش‌های جدی باشند، به‌شرط آنکه گذشته را آرمانی و یکدست نبینیم؛ تمدن ایران هم مانند هر تمدن دیگری تعارض، خطا و دوره‌های پرفشار بر منابع را تجربه کرده است. شهر سوخته نمونه‌ای روشن است: شهری در محیطی شکننده و به‌شدت وابسته به منابع آب که شواهدی از تغییرات محیطی، کاهش منابع آب و احتمال فشار بر برخی منابع طبیعی در دوره‌های پایانی آن وجود دارد. یونسکو در پرونده ثبت جهانی این اثر به تغییر مسیر آبراهه‌ها و تغییرات اقلیمی اشاره کرده که به ترک شهر در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد انجامید. سهم عوامل انسانی، مانند رشد جمعیت، گسترش تولید، مصرف سوخت و فشار بر منابع، در کنار عوامل اقلیمی و هیدرولوژیک در کاهش تاب‌آوری این جامعه هنوز پرسشی باز و پژوهش‌پذیر است. این الگو منحصر به ایران نیست. رونالد رایت در «تله پیشرفت» که پژوهشی در زمینه محیط‌زیستی فروپاشی تمدن‌های باستانی است، استدلال می‌کند جوامع انسانی از عصر حجر تا امروز بارها در سراسر جهان با الگویی مشابه روبه‌رو شده‌اند: موفقیت‌های اولیه که خود زمینه‌ساز فشار بر منابع و فروپاشی می‌شوند. او به کندوکاو فروپاشی تمدن‌های جزیره کوچک ایستر، سومر و میان‌رودان می‌پردازد که آن‌چنان نابود شده‌اند که دیگر امکان نوزایی پیدا نکردند و تمدن‌های مایا و روم توانسته‌اند جوامعی بازمانده از خود را به دوران مدرن بکشانند. همچنین تمدن مصر و چین را بررسی می‌کند که به دلیل ویژگی‌های اکولوژیک (اولی به دلیل خاک رسوبی دریافتی از سرزمین‌های آفریقایی بالادست توسط نیل و دومی به کمک لایه‌های بادآورده ستبر و بارور رویی خاک) توانستند به حیات خود ادامه دهند. جای پرسش است که چرا رایت به تمدن‌های کهن ایران، مانند تمدن شوش، سیلک، گوهرتپه، مارلیک، شهرسوخته و... نپرداخته است؟ آیا فروپاشی این تمدن‌ها آن‌چنان که یونسکو در پرونده ثبت شهر سوخته به آن پرداخته است، با تخریب محیط زیست ارتباط دارد؟ شاید بهتر باشد ما ایرانیان خود پای در راه نهاده و به اینها بیندیشیم. به باور رایت، با شناخت همان الگوهای مشابه می‌توانیم خطرات ذاتی «آزمون» تمدن مدرن را تشخیص دهیم و پیامدهایش را مهار کنیم. صرف‌نظر از میزان موافقت با تعمیم‌های رایت، این نگاه نشان می‌دهد چرا رجوع به گذشته وقتی ارزش دارد که انتقادی و مستند باشد. هدف نه اثبات برتری دانش بومی بر دانش جهانی، بلکه شناخت ظرفیت‌های فکری و تاریخی خودمان و سنجش آنها در کنار دستاوردهای علمی امروز است. شاید از این راه به پرسش‌ها و چارچوب‌هایی برسیم که با شرایط اجتماعی، تاریخی و بوم‌شناختی ایران سازگارتر باشند.

ارزش کتاب فقط در پاسخ‌هایش نیست

نیمه نخست کتاب، آلودگی، مصرف‌گرایی، تخریب طبیعت و پیامدهای توسعه ناپایدار برای متخصصان محیط زیست آشناست، اما برای مخاطب عمومی همچنان مهم‌اند. وجه متمایزتر کتاب شاید تلاش بخش دوم برای پیونددادن بوم‌شناسی با حکمت و تجربه تمدنی ایران باشد. نقد علمی کتاب لازم است، همان‌طور که بررسی تاریخی ادعاها و سنجش کاربردپذیری پیشنهادهایش لازم است. به گمان من، ارزش «بوم‌شناسی و تمدن» را باید در پرسش‌هایی جست که پیش‌روی خواننده می‌گذارد: آیا فهم بحران‌های محیط‌زیستی ایران به گفت‌وگو با تاریخ و فلسفه نیاز ندارد؟ آیا می‌توان میراث تمدنی را انتقادی بازخوانی کرد و از ظرفیت‌هایش برای طرح پرسش‌های تازه بهره گرفت؟ و اگر تعادل، پایداری و مسئولیت در برابر طبیعت را جدی بگیریم، چگونه می‌توان آنها را به معیارهایی روشن، سنجش‌پذیر و مؤثر در حکمرانی امروز تبدیل کرد؟ پاسخ این پرسش‌ها از پیش معلوم نیست، اما اگر بتوانیم آنها را دقیق و پژوهش‌پذیر مطرح کنیم، گامی ارزشمند برداشته‌ایم. شاید مهم‌ترین دستاورد چنین تلاشی نه نسخه نهایی برای حل بحران، بلکه گشودن راهی برای گفت‌وگو میان دانش جهانی، تجربه تاریخی ایران و پرسش‌های بنیادین درباره توسعه باشد؛ راهی که ارزشش را باید با مطالعه، نقد و آزمون سنجید، نه با پذیرش بی‌چون‌وچرا و نه با رد شتاب‌زده. این برعهده پژوهشگرانی است که دغدغه آبادانی ایران را دارند.





روایت بازیکنان و خانواده‌های یک تیم بسکتبال زنان از شب واژگونی اتوبوس در مسیر آبادان و مصدومیت ۱۸ نفر

با بیل پای دخترم را از زیر اتوبوس بیرون آوردند

محمدحسین موسوی: «بابا منو ببر خونه، من می‌خوام ورزش کنم»؛ این صدای «پریا مهرمند» ۱۵ساله است که پس از واژگونی اتوبوس تیم بسکتبال سحر آکادمی، هنوز در بیمارستان برای نجات پای آسیب‌دیده‌اش تلاش می‌کند. او یکی از ۱۸ مصدوم حادثه‌ای است که بامداد یکشنبه در مسیر بازگشت تیم از آبادان به تهران رخ داد. دخترانی که برای یک مسابقه ورزشی راهی جنوب شده بودند اما با مصدومیت بازگشتند. «من خواب بودم، از سروصداها بیدار شدم و وقتی چشم‌هایم را باز کردم، دیدم ماشین دارد به سمت راننده کج می‌شود. تنها کاری که توانستم بکنم این بود که صندلی جلویم را بگیرم و سرم را به سمت پایین قرار دادم. بعد دیگر هیچی نفهمیدم؛ متوجه نشدم چه به سرم خورد و چه اتفاقی افتاد». بامداد بارانی یکشنبه ۱۷ شهریورماه، شب هولناکی برای دختران بسکتبالیست بود؛ دختران ۱۸ تا ۲۰سالی که پس از مسابقه‌ای با تیم «پالایش نفت آبادان» با اتوبوس در حال بازگشت به تهران بودند، اما اتوبوس‌شان واژگون شد و آسیب‌های شدیدی دیدند. در این حادثه ۱۸ نفر از اعضای تیم مصدوم شدند، «پریا مهرمند» با عفونت و آسیب جدی به پای راست خود دست‌وپنجه نرم می‌کند، کاسه چشم و سر «غزل ملکی» شکسته است و «آیلار آزاد» و دو بازیکن دیگر در استراحت مطلق به سر می‌برند. سرمربی تیم «سحر آغنده» نیز همراه با پسر و همسرش آسیب جسمی دیده‌اند. علت حادثه هنوز مشخص نیست، اما آنچه عیان است، وضعیت بحرانی روحی و جسمی دختران بسکتبالیست است که برای رقابتی ورزشی به آبادان رفتند، اما قربانی سهل‌انگاری‌ای شدند که هنوز کسی مسئولیتش را نپذیرفته است.

وحشت در بیمارستان

«آناهیتا امینی» ۱۶ساله از بازیکنان این تیم است. او به صحنه‌های هولناک داخل اتوبوس اشاره می‌کند؛ صحنه‌هایی که برایش تکان‌دهنده بود: «ماشین یک تکان خیلی سنگین خورد و من از خواب بیدار شدم. فقط دیدم چند تا از بچه‌ها دستشان را محکم به صندلی جلو گرفته‌اند. بعد ماشین یکباره نامتعادل شد، به سمت راست رفت و دوباره برگشت به سمت چپ و بعد واژگون شد. صحنه‌ای که من دیدم ترسناک و وحشتناک بود؛ اول فکر کردم «غزل» را از دست دادیم چون با سر خونی افتاده بود در بغل «فاطمه گلابی» و «فاطمه» جیغ می‌زد که چشم‌هایت را باز کن. «پریا» هم جیغ می‌زد و می‌گفت «پام، پام». پایش زیر صندلی گیر کرده بود و هیچ‌کدام از ما نمی‌توانستیم برایش کاری کنیم. من و دو تا دیگر از بچه‌ها، از سقف ماشین که کنده شده بود بیرون آمدیم و چند تا دیگر از بچه‌ها هم از شیشه جلو که خرد شده بود خارج شدند». «امینی» از تأخیر نیروهای امدادی و کمبود امکانات می‌گوید: «آن‌قدر استرس داشتم که حس نمی‌کردم چقدر زمان می‌گذرد، ولی مردم زودتر از آمبولانس و هلال‌احمر به داد ما رسیدند، وقتی هم که آمبولانس آمد، به‌دلیل کمبود امکانات، چهارنفری ما را سوار کردند. بعد از آن هم به قدری بد رانندگی کردند که در یک نقطه، غزل با همان سر شکسته واقعا از روی برانکارد کنده شد و دوباره ضربه سنگینی به او خورد». در بیمارستان نیز شرایط رسیدگی بهتر نبود: «در بیمارستان رسیدگی خوبی به ما نشد. کار به جایی رسیده بود که خودم باید می‌رفتم به پرستار التماس می‌کردم دستم را بخیه بزنند یا اینکه از بینی مربی ما خون می‌آید و بیایید رسیدگی کنید. اگر خودمان نمی‌گفتیم، هیچ کاری با ما نداشتند». او می‌گوید نحوه برخوردشان متناسب با مصدومان یک تصادف نبود، به ما اورژانسی رسیدگی نمی‌کردند: «حدود چهار ساعت بعد ما را مرخص کردند، در حالی که واقعا نیاز بود بستری باشیم. وقتی گفتم نمی‌شود ما را بستری کنید؟ یکی از آنها خیلی راحت گفت: متأسفانه جا نداریم». به گفته او، حتی به خون‌ریزی دستش هم توجه نشد: «شیشه در دستم فرو رفته بود و خون‌ریزی شدیدی داشت. وقتی اول به پرستار گفتم دستم خون‌ریزی دارد، خیلی راحت شیر آب را نشان داد و گفت برو دستت را بشور. دستم را شستم، ولی حس می‌کردم هنوز از جایی خون می‌آید؛ زخم پشت دستم بود و خودم نمی‌دیدمش. گفتم این خون‌ریزی بند نمی‌آید. بالاخره آستینم را بالا کشید و دید یک قسمت از گوشت کنده شده است. گفت بشین تا بخیه بزنم. موقع بخیه‌زدن دید تکه شیشه داخل دستم مانده، آن را درآورد و نشانم داد و گفت می‌دانستی اگر این می‌ماند دستت عفونت می‌کرد و خیلی بد می‌شد؟ چون شیشه در سی‌تی‌اسکن و ام‌آرآی دیده نمی‌شود. بعد از ترخیص هم چون نه بلیت پرواز بود و نه قطار، ناچار شدم مجددا ۲۰ ساعت با اتوبوس در راه باشم تا برگردم به شهرمان. وقتی رسیدم دستم کاملا عفونت کرده بود، چون کاملا غیراصولی بخیه زده بودند. پیش پزشک رفتم و مشخص شد یک قسمت را که نیاز به بخیه داشته اصلا بخیه نزده بودند و گفتند دیگر گوشت‌ها به هم رسیده و نمی‌شود کاری کرد». این بازیکن بسکتبال در پایان به این اشاره می‌کند که حادثه فقط یک مقصر نداشته است: «اگر بخواهیم مقصر پیدا کنیم، افراد و نهادهای بسیاری مقصرند. یکی اداره راهداری است که در آن شرایط اجازه حرکت داد، راننده اتوبوس هم واقعا سهل‌انگاری کرد، چون در جاده‌های بارانی خیلی‌ها حرکت می‌کنند و سالم می‌رسند. از طرفی مربی‌های خودمان و حتی خود ما هم مقصریم؛ مربی‌ها می‌توانستند ما را در آن هوای توفانی یک شب بیشتر نگه دارند. ما حتی خودمان هم گفتیم که خانم بمانیم، ولی گفتند نه بچه‌ها، با دعای خیر می‌رسیم. سازمان لیگ هم مقصر است که بازی‌ها را در آن شرایط هشدارهای هواشناسی به تعویق نینداخت. اگر بخواهیم منصفانه بررسی کنیم، همه‌شان در وقوع این حادثه سهم دارند».

«پریا» هنوز در اتاق عمل است

«پریا مهرمند» از دیگر بازیکنانی بود که در آن شب در اتوبوس بودند. پدر این دختر ۱۵ساله می‌گوید روند درمان دخترش همچنان در مرحله‌ای بحرانی قرار دارد و پزشکان، پیش از هر اقدام بازسازی، در تلاش‌اند عفونت گسترده پای او را مهار کنند: «دوباره در اتاق عمل است تا برای درمان عفونتش اقدام شود. اول باید عفونت مهار شود تا بعد بتوانند اقدامات دیگر را روی پایش انجام دهند. فعلا پیگیر جراحی‌ها و کارهایی هستیم که باید انجام شود». به گفته او، آسیب اصلی پریا در پای راست اوست؛ آسیبی که فقط به یک شکستگی محدود نیست: «مشکلش بیشتر در پای راست است؛ شریان، عضله و عصبش آسیب دیده است. بعد از تصادف، به‌دلیل شرایط بد آب‌وهوایی و گل‌ولای و شیشه‌هایی که در محل بود، گوشت و پوست پای این بچه از بین رفته بود. شرایطش خیلی حاد بود». «مهرمند» از شب حادثه می‌گوید؛ شبی که با یک تلفن از خواب بیدار شد: «ما تا ساعت ۱۱ شب با او تلفنی صحبت کردیم. گفتند می‌خواهیم حرکت کنیم. خودم چون در حوزه راه‌سازی هستم، گفتم چرا ساعت ۱۱ شب و در این شرایط بد آب‌وهوایی و باران حرکت می‌کنید؟ گفت دیگر باید به تهران برویم. بعد از بازی، مسیر خرمشهر تا اهواز تقریبا یک ساعت است و از اهواز تا تهران هم فاصله زیادی بود. حدود ساعت سه بامداد با موبایلم تماس گرفتند اما ساعت پنج یا شش بود که متوجه تماس شدم. گفتند فوری باید عمل شود. گفتم بگذارید خودم برسم، اما گفتند نه، باید عمل شود. فقط گفتم صدای بچه‌ام را بشنوم؛ فقط یک لحظه صدای پریا را شنیدم و بعد او را به اتاق عمل بردند». به گفته «مهرمند»، نخستین ساعات پس از سانحه با نگرانی از احتمال قطع پا همراه بوده است. او می‌گوید دخترش از صبح تا شب در اتاق عمل بوده و خانواده در همان ساعات، روایت‌های متفاوت و نگران‌کننده‌ای از وضعیت او شنیده‌اند: «این بچه از شش یا هفت صبح تا شب در اتاق عمل بود. پزشکان حرف‌های متفاوتی می‌زدند؛ می‌گفتند پای بچه شاید قطع شود، چون استخوان له شده و شکسته است. این حرف‌ها شوک بزرگی به ما وارد کرد». او می‌گوید پس از آنکه احساس کرده امکانات و روند درمان در محل اولیه کافی نیست، پیگیری‌هایی برای انتقال دخترش به تهران انجام داده است: «دیدم آنجا حرف‌ها خیلی نگران‌کننده است و تصمیم گرفتیم او را به تهران بیاوریم. آقای داوری و آقای دکتر ستوده و خیلی‌های دیگر آمدند پای کار و کنار ما ایستادند. با آمبولانس او را به تهران آوردیم؛ آقای دکتر کیانی مسئولیت کار را بر عهده گرفتند و آقای دکتر حسینی هم پیگیری کردند. وقتی او را دیدند، گفتند پایش عفونت شدید کرده، جالب اینکه حتی آمبولانس هم در مسیر دچار حادثه شده بود. وقتی به تهران رسید، پریا را سریع برای شست‌وشو و عمل به اتاق عمل بردند». پدر پریا مهرمند توضیح می‌دهد به‌دلیل شدت عفونت، تیم درمان ناگزیر است جراحی‌ها را با فاصله انجام دهد تا بدن او فرصت بازیابی پیدا کند: «دکتر گفته باید چند مرحله دیگر هم جراحی شود. این چند روز، تقریبا یک روز در میان در اتاق عمل بوده، چون نمی‌شود هر روز عملش کرد و بدنش باید ریکاوری شود. پنجشنبه ساعت سه بامداد به اتاق عمل رفت و ۸ شب برگشت. دیروز هم ساعت ۱۰ صبح وارد اتاق عمل شد. حالا باید ببینیم نظر دکتر چیست». او از پیگیری‌های انجام‌شده از مسیر فدراسیون، اداره ورزش و فدراسیون پزشکی هم خبر می‌دهد؛ پیگیری‌هایی که به تشکیل یک جلسه فوری منجر شده است: «از طریق پیگیری‌های فدراسیون، اداره ورزش و فدراسیون پزشکی تلاش کردیم وزیر ورزش، آقای دنیامالی، و وزیر بهداشت، آقای ظفرقندی، بر بالین پریا بیایند و وضعیتش را ببینند. برایش جلسه فوری و تیم تخصصی گذاشتند. امیدواریم بتوانیم این پا را حفظ کنیم و مشکلی را که واقعا برایش به‌وجود آمده، برطرف کنیم». «مهرمند» می‌گوید به‌دلیل درگیری کامل با وضعیت درمانی دخترش، هنوز نتوانسته تمرکز لازم را برای پیگیری علت سانحه داشته باشد؛ با این حال، آنچه از حادثه می‌داند و تجربه کاری‌اش در حوزه راه‌سازی، پرسش‌های جدی درباره راننده، شرایط حرکت و استانداردهای اتوبوس ایجاد کرده است: «چیزی که می‌دانم این است که مقصر راننده بوده. خودم کارشناس فنی‌ام؛ می‌گویند اتوبوس VIP بوده. می‌خواهم بدانم VIP یعنی چه؟ فقط صندلی و تلویزیون؟ اگر سانحه‌ای رخ می‌دهد، این اتوبوس چه تجهیزات ایمنی‌ای دارد؟ دخترم زیر اتوبوس بود و هیچ ابزاری نداشتند که زودتر نجاتش بدهند. با بیل و کلنگ، زیر پایش را خالی کردند و بیرونش آوردند. این چه اتوبوس VIP است؟». او همچنین درباره صلاحیت راننده و ضرورت حرکت اتوبوس در شب بارانی سؤال دارد: «راننده‌ای که حدود ۵۰ سال سن دارد، آیا اجازه حرکت در آن شرایط را داشته؟ در شرایط بارانی و با هشدارهایی که از مرداد و شهریور درباره وضعیت هوا می‌دادند، چه اجباری برای برگزاری این مسابقات و به خطر انداختن بچه‌ها وجود داشت؟ قطار مسیر برگشت، به‌علت ریزش و شرایط بد آب‌وهوایی کنسل شده بود و بچه‌ها مجبور شدند با اتوبوس برگردند؛ همان شب هم این اتفاق افتاد». پدر «پریا» حادثه را نشانه‌ای از آسیب‌پذیری مضاعف ورزش زنان و نبود حمایت‌های کافی از تیم‌های زنان می‌داند: «اگر یک اسپانسر خوب بود، فقط پریای من نبود که آسیب می‌دید؛ ۱۷ یا ۱۸ نفر دیگر هم آسیب روحی دیده‌اند. اگر جایی برای استراحت و حمایت از این بچه‌ها وجود داشت، اگر اسپانسری از تیم حمایت می‌کرد، شاید کار به اینجا نمی‌رسید». او با اشاره به تجربه خود در بدنه ورزش و ریاست هیئت بسکتبال، از نبود امکانات مناسب برای ورزشکاران در خوزستان می‌گوید: «ما در خوزستان زندگی می‌کنیم، اما بچه‌های ورزشکار ما در سالن‌هایی تمرین می‌کنند که در گرمای ۷۰ درجه، کولر درست‌وحسابی ندارند. چرا برای ورزش هزینه نمی‌شود؟ چرا باید این اتفاق‌ها بیفتد؟ چرا تشکیل تیم و انتخابات و تصمیم‌ها سلیقه‌ای شده است؟ این موضوع‌ها باید در شورا و جلسه بررسی شود و نظارت جدی وجود داشته باشد». برای او، «پریا» فقط فرزند خودش نیست؛ او از دخترش به عنوان ورزشکاری یاد می‌کند که برای تیم ملی و پرچم ایران تلاش کرده است: «می‌خواهم این حادثه باعث شود مسئله ورزش زنان را جدی پیگیری کنند، برای ورزش اسپانسر بیاورند و همان‌طور که برای تیم‌های آقایان حمایت ایجاد می‌کنند، تیم‌های زنان هم اسپانسرهای خوبی داشته باشند. چرا بچه‌ها باید این‌طور آسیب ببینند؟ این بچه مرتب گریه می‌کند. دیروز خیلی بی‌تابی می‌کرد و می‌گفت: بابا منو ببر خونه، بابا من می‌خواهم ورزش کنم. حتی درخواست توپ کرده بود و به من گفت برایم توپ بیار».

سقوط در تاریکی جاده

«ما جمعه بازی داشتیم و این اتفاق برای ما بامداد یکشنبه افتاد؛ یعنی ما شنبه برای ساعت شش بلیت قطار داشتیم که متأسفانه مسئولان قطار هم به ما اطلاع ندادند که کنسل شده است. اول به سمت خرمشهر رفتیم، چون محل سوارشدن از خرمشهر بود. ما اصلا نمی‌دانستیم وضعیت این‌طوری است، اگر می‌دانستیم اصلا نمی‌رفتیم و در آبادان می‌ماندیم. اما ما آمدیم خرمشهر و دقیقا نیم‌ساعت مانده به ساعت حرکت، فهمیدیم قطار کنسل شده است. جالب اینکه هیچ مسئولیتی هم بابت اطلاع‌رسانی قبول نمی‌کردند و می‌گفتند به ما ربطی ندارد و شرکت باید زنگ می‌زد یا پیامک می‌داد. بعد که قطار لغو شد، ما با راهداری تماس گرفتیم و گفتند عبور و مرور بلامانع است؛ بنابراین سوار اتوبوس شدیم و متأسفانه این حادثه رخ داد». «سحر آغنده» مربی تیم بسکتبال «سحر» است. او آن شب روی صندلی پشت راننده نشسته بود: «این حادثه حدود ساعت یک و ۱۸ دقیقه بامداد رخ داد. من خواب بودم و بیشتر بچه‌هایمان هم خواب بودند. وقتی چشمانم را باز کردم دیدم اتوبس کج شده و در حال واژگونی است. همه شروع کردند به جیغ‌زدن. راننده دقیقا جلوی چشمم بود و سعی می‌کرد اتوبوس را مهار کند. بعد دیدم روی یک تپه مانندی قرار گرفتیم ناگهان یک چیزی باعث شد اتوبوس از زمین بلند شود و در حالتی شبیه به پرتاب‌شدن، به سمت چپ سقوط کردیم». «آغنده» در آن شب تنها نبود و جز بازیکنان، همسر و فرزندش نیز در اتوبوس حضور داشتند: «سر و بینی‌ام شکسته، ساق پا و دستم آسیب دیده و هردو پایم پر از خرده‌شیشه است. خودم همه شیشه‌ها را بیرون آوردم. همسرم هم که کنارم روی صندلی‌های دوتایی نشسته بود، استخوان رانش نزدیک به شکستگی کامل بود که تحت عمل جراحی قرار گرفت و برایش پین گذاشتند. یکی از مسئولان تیم هم که روی صندلی تک جلو نشسته بود، لگنش ترک خورده و اکنون در استراحت مطلق است. وضعیت بازیکنان هم متفاوت و بسیار تلخ است؛ از ترک مهره کمر تا ترک مهره گردن داریم تا «غزل ملکی» که هم سرش شکسته و هم کاسه چشمش ترک برداشته و تحت جراحی قرار دارد. پسر حدودا ۲۰ساله‌ام به دلیل ضربه‌ای که از پشت به ریه‌اش وارد شده و لخته خونی که در نزدیکی قلبش ایجاد شده بود، در بخش ICU بستری شده است. او قادر به تنفس نبود و سطح اکسیژن خونش به زیر ۵۰ درصد رسیده بود. همچنین پای «پریا» متأسفانه زیر بدنه و شیشه اتوبوس گیر کرده و آسیب شدیدی دیده است». «آغنده» درباره پیگیری‌های قضائی و تعیین علت سانحه از سوی پلیس راهور می‌گوید: «من کروکی و مدارک رسمی را از پلیس تحویل گرفتم. براساس گزارش رسمی، راننده مقصر حادثه شناخته شده است. از طرف شرکت اتوبوسرانی هم با من تماس گرفتند و اعلام کردند هرآنچه هزینه درمان و دیه باشد پرداخت خواهند کرد، اما پیرو مشورت‌هایی که با مراجع قانونی داشتیم، به ما تأکید شد حتما باید شکایت رسمی خود را ثبت و پیگیری کنیم». در نهایت همه آسیب دیده‌اند، هرچند نه به یک میزان: «حال بچه‌هایی که آسیب‌های جسمی کمتری دیده‌اند بد نیست؛ دارند تلاش می‌کنند خود را جمع‌وجور کنند و سرپا شوند. اما دسته‌ای دیگر، هم از نظر جسمی و هم به لحاظ روحی آسیب‌های بسیار شدیدتری متحمل شده‌اند. در واقع روند درمانی همه بازیکنان و شخص من همچنان ادامه دارد و نمی‌توان گفت کسی بهبود کامل یافته است؛ چراکه کم یا زیاد همه آسیب دیده‌اند و در حال حاضر تحت مداوا قرار دارند».

فرار از سقف

«آیلار آزاد»، ۲۱ساله، بازیکن تیم بسکتبال سحر است و درباره آسیب‌هایی که در این حادثه دیده است می‌گوید: «سرم شکسته و ۱۴تا بخیه خورده است. مهره‌های کمرم، از سمت شاخک‌های خارجی، سه ترک دارد و باید تقریبا یک ماه و نیم استراحت مطلق داشته باشم». او می‌گوید اولین‌بار است چنین آسیب جدی‌ای دیده و مجبور شده از ورزش دور باشد: «واقعا تا حالا چنین آسیب جدی‌ای ندیده بودم که بخواهم برای مدت طولانی از ورزش دور باشم». این بازیکن درباره حمایت‌های انجام‌شده برای درمانش می‌گوید: «خودم بازیکن این باشگاهم و از بچگی در همین باشگاه بودم. امسال به این باشگاه اضافه نشدم؛ از نوجوانی با سرپرست و مربی خودم در این باشگاه بودم. همه هزینه‌های من را فدراسیون پزشکی پرداخت کرده است. روزی که از اهواز رسیدم، با من تماس گرفتند و برایم بیمارستانی هماهنگ کردند که رئیس آن متخصص مغز و اعصاب و ستون فقرات است. به آن بیمارستان رفتم و همه کارهایم را انجام دادند. یک شب بستری بودم، برایم کمربند سفارش دادند و بعد مرخص شدم». «آیلار» از وضعیت روحی خود و دیگر بازیکنان تیم می‌گوید؛ وضعیتی که «دردناک» توصیف می‌کند: «حال روحی‌مان فعلا کمی زمان می‌برد تا بهتر شود. اینکه من چیزی نمی‌دیدم و فقط صدای بچه‌ها را می‌شنیدم، برایم خیلی دردناک بود. صدای پریا را می‌شنیدم که داد می‌زد و می‌گفت پایم گیر کرده. صدای فاطمه را می‌شنیدم که مدام داد می‌زد و می‌گفت: غزل، چشم‌هایت را باز کن. من اصلا نمی‌توانستم کاری انجام بدهم و فقط همین صداها را می‌شنیدم. این وضعیت برایم خیلی سخت بود و از نظر روحی واقعا اوضاع خوبی ندارم». او درباره پیگیری وضعیت سایر مصدومان نیز می‌گوید: «هر روز سعی می‌کنم به بچه‌ها و دوستانم پیام بدهم. فکر می‌کنم قرار است فردا گونه غزل ملکی، عمل شود. می‌گویند کاسه چشمش شکسته است. ثابت‌زاده هم مثل من در خانه استراحت مطلق دارد. بچه‌هایی که شهرستانی بودند هم به شهرهای خودشان برگشته‌اند و آنجا استراحت می‌کنند. پریا هم در بیمارستان بستری است». «احمد دنیامالی»، وزیر ورزش، در صبح حادثه با دستوری فوری رؤسای فدراسیون‌های پزشکی ورزشی، بسکتبال و مدیر کل ورزش و جوانان استان خوزستان را موظف به پیگیری وضعیت مصدومان و هماهنگی‌های لازم با مراکز درمانی کرد. همین‌طور تابه‌حال ۱۲ نفر از مصدومان ترخیص شده‌اند. طبق گفته مسئولان تیم بسکتبال سحر، این باشگاه اقدام به ثبت شکایت از شرکت اتوبوسرانی خواهد کرد تا علت اصلی حادثه مشخص شود.